



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد و على اله الأتبيين الأظهرين سيما بقیة الله فى الأرضين.

اگر چه در حوادث انقلاب، شگفتیهای بی نظیر کم نیست و از آغاز نهضت بزرگ ملت ایران - که به انقلاب اسلامی منتهی شد - تا پیروزی انقلاب و از پیروزی انقلاب تا امروز، در طول دوران مبارزه و انقلاب، حوادث شگفت انگیز و بی نظیر یکی پس از دیگری چشم و دل را به خود متوجه می کند؛ اما در میان این حوادث شگفت انگیز، مسئله ی شهید یک ویژگی استثنائی دارد.

هر آنچه که مربوط به وجود نورانی شهید است، شگفتی است. انگیزه ی او برای حرکت به سمت جهاد - که در دنیای مادی و در میان این همه انگیزه ی رنگارنگ جذاب، یک جوانی برخیزد، قیام لله کند و به سمت میدان مجاهدت حرکت بکند - این خود یک شگفتی است؛ پس از آن، تلاش او، در معرض خطر قرار دادن خود در میدانهای نبرد، کارهای برجسته ی او در میدانها، شجاعتها و شهامت‌هایی که هر سطری از آن می تواند یک سرمشق ماندگار و نورانی باشد هم یک شگفتی است؛ و پس از آن رسیدن به شوق وافر و کنار رفتن پرده ها و حجابهای مادی و دیدن چهره ی معشوق و محبوب - که در حرکات شهدا، در حرفهای شهدا و در روزهای نزدیک به شهادت، همیشه جلوه گر بود و نقلهای فراوانی در این زمینه هست - این هم یکی از شگفتیهاست. در میان همین شهدای عزیز شما شیرازیها و فارسی ها، در یک وصیت نامه ای خواندم که شهید می گوید: من بیقرارم، بیقرارم! آتشی در دل من است که مرا بی تاب کرده است؛ به هیچ چیز دیگر آرامش پیدا نمی کنم مگر به لقاء تو؛ ای خدای محبوب عزیز! این سخن یک جوان است! این همان چیزی است که یک سالک و یک عارف، بعد از سالها مجاهدت و سالها ریاضت ممکن است به آن جا برسد؛ اما یک جوان نوحاسته، در میدان نبرد و در میدان جهاد آن چنان مشمول تفضل الهی قرار می گیرد که این ره صد ساله را یکشبه می پیماید و این احساس بی قراری و شوق، از سوی پروردگار پاسخ مناسب می یابد. خود این شوق هم لطف خدا و جاذبه ی حضرت حق متعال است. این شگفتی بزرگی است.

و بعد خون شهید است. خانواده ی شهید، مادر شهید، پدر شهید، همسر و فرزندان شهید، برادران و خواهران و نزدیکان و دوستان شهید - که اگر این جوان با مرگ معمولی از دنیا رفته بود، اینها گریبان پاره می کردند و صبر نمی کردند - در مقابل خون این شهید، آن چنان صبر و متانت و آرامش و استقامتی نشان می دادند که انسان متحیر می ماند. مادر دو شهید به من گفت: من بچه هایم را خودم دفن کردم، در خاک گذاشتم و دستم نلرزید! پدر چند شهید گفت: اگر چند برابر اینها من بچه داشتم، حاضر بودم آنها را در راه خدا بدهم! این چه عنصری است؟ این چه جوهری است؟ این چه برق درخشنده ای است که خدا در دل حادثه ی شهادت قرار داده است که این جور دنیای تاریک را روشن می کند؟ هشت سال ملت ایران با این برق درخشان در دل مرد و زن خود، همراه بود. و خدا دستگیری کرد؛ خدا کمک کرد.

شهدا پیشرو و پیشگام بودند و سنگر دوم، خانواده های شهیدان و دیگر ایثارگران. رفتند جلو، مانعها را از سر راه برداشتند و توانستند یک ملتی را که چند قرن او را به بی حالی و تسلیم در مقابل زورگویان عادت داده بودند، تبدیل کنند به این ملت بانشاط، سرافراز، پرافتخار و با عزم و اراده ی مستحکم و راسخ. این کار را شهدای ما کردند؛ این



کار را رزمندگان ما کردند ؛ این کار را جانبازان ما کردند ؛ این کار را استقامت آزادگان ما در زندانهای دشمن کرد ؛ این کار را شما خانواده های شهدا کردید. حق شما بر گردن ایران و ایرانی تا ابد باقی است و تاریخ ایران باید نسبت به خانواده ی شهدا، حق گذاری کند.

بیش از چهارده هزار و پانصد شهید از استان فارس و شهر شیراز! این شوخی است؟ شیرازی که سیاستهای استعماری تصمیم گرفته بود آن را به مظهر بی بندوباری و بی اعتنائی به اصول و ارزشهای دینی تبدیل کند ؛ شیرازی که مایل بودند در آن هیچ چیز جز جلوه های حیوانی منحط وجود نداشته باشد و در آن از اصالتهای دین خبری نباشد. برای این سیاستگذاری کردند ؛ اقدام هم کردند. اما جواب مردم شیراز و مردم استان فارس و تودهنی شما به دشمن، چهارده هزار و پانصد شهید، بیش از سی و چهار هزار جانباز و بیش از دو هزار و پانصد آزاده بود. سلام بر شما! رحمت خدا بر شما!

شیراز مأمّن امامزادگان بزرگوار بود ؛ در هیچ نقطه ای از کشور به قدر فارس، مرقد امامزاده وجود ندارد. معنای این حرف این است که از هر کجا امامزاده ها و فرزندان معصومین، یا از جور خلفا می گریختند و یا به امید کمک مردم حرکت می کردند، متوجه شهر شیراز یا شهرهای دیگر استان فارس می شدند. آن معنویت که شخصیتی مثل شهید بزرگوار مرحوم آیت الله دستغیب مظهر آن معنویت بود، از این خانواده و از این مرکز فیاض تمام نشدنی اهل بیت (علیهم السلام) سرچشمه گرفته است. این عمق انگیزه ی دینی را نشان می دهد. این نورانیت، شخصیتی مثل شهید دستغیب می سازد و می پروراند و نفس گرم آن شهید عزیز، در این منطقه این همه دل جوان و جوینده را شیدای معنویت می کند ؛ دلهای جوانی که از همان روزهای اول به میدانهای جنگ رفتند.

من دیروز در جمع نظامیان مستقر در شیراز گفتم: اول انقلاب و اوائل جنگ تحمیلی، در دورانی که جبهه ها از همه طرف محنت بار بود و اکثر خرمشهر زیر چکمه ی اشغالگران بود، بنده به منطقه ی آبادان و این بخش خرمشهر رفتم ؛ یک عده جوان با اخلاص نورانی پرشور، با سلاحهای ابتدائی به آن جا آمده بودند برای این که بجنگند ؛ گفتم: از کجا آمده اید؟ گفتند: از شیراز. در سرتاسر دوران جنگ تحمیلی بچه های استان فارس - چه در لشکر فجر، چه در لشکر المهدی و چه در یگانهای ارتشی که در شیراز مستقرند و بسیاری از کارکنان آنها شیرازی یا اهل شهرهای استان فارسند - وجودشان اثرگذار و نمایان بود. این نفس گرمی که این همه جوان را در راه دفاع از اسلام، دفاع از استقلال ملی، دفاع از کشور و دفاع از بزرگترین حادثه ی تاریخ ما - یعنی انقلاب اسلامی - این جور به میدان کشانده بود، نفس گرم مردان بزرگی مانند مرحوم آیه الله شهید دستغیب و دیگران، و پشت سر همه و قویتر از همه نفس گرم امام بود. این یکی از آن شگفتیهای بسیار برجسته ی انقلاب ماست!

عزیزان من! امروز سالها از آن دوران می گذرد. خیلی از شما جوانها دوران دفاع مقدس را ندیدید و درک نکردید ؛ بعضی هم خاطره ی مبهمی از آن دارید. گذر زمان، حوادث را لحظه به لحظه از انسان دورتر می کند. بعضی از حوادث فراموش می شوند، مثل یک موج ضعیفی که از انداختن یک سنگی در یک استخر آبی به وجود می آید - موجی هست، اما هر چه می گذرد، لحظه به لحظه ضعیف تر می شود و دقیقه ای نمی گذرد که دیگر خبری از آن موج نیست - لکن بعضی از حوادث نقطه ی عکسند و گذر زمان آنها را ضعیف و کمرنگ نمی کند، بلکه برجسته تر می کند. یک نمونه ی آن، حادثه ی عاشورا است.

در روز عاشورا کسی نفهمید چه اتفاق افتاد. عظمت آن حادثه، عظمت جهاد جگرگوشه ی پیغمبر و یاران و نزدیکانش و همچنین عظمت فاجعه ی کشته شدن فرزندان و نوردیدگان پیغمبر بر کسی روشن نبود. اکثر کسانی که آن جا بودند هم نفهمیدند. آنهایی که در جبهه ی دشمن بودند، آن قدر مست و آن قدر غافل و آن قدر از خود بیگانه بودند



که نفهمیدند چه اتفاقی افتاد! مستان عالم، مستان غرور و شهوت و غضب و مستان حیوانیت، نمی فهمند در عالم انسانیت چه دارد اتفاق می افتد؛ بله، زینب خوب فهمید، سکینه خوب فهمید، آن زنها و دخترهای مظلوم خوب فهمیدند چه اتفاقی افتاد؛ این مال روز عاشورا است. اما هر روزی که از روز عاشورا جلوتر رفتیم - روز دوازدهم در کوفه، چند هفته بعد در شام، چند هفته بعد در مدینه و اندکی بعد در همه ی دنیای اسلام - این حادثه به سرعت برق، عظمت و اهمیت خودش را نشان داد. هنوز دو سال از این حادثه نگذشته بود که آن طغیانگر فرعونى که عامل این حادثه بود، از روی زمین برافتاد و نابود شد و چند سالی بیش نگذشته بود که آن خانواده نابود شدند. خانواده ی دیگری از بنی امیه سر کار آمدند؛ چند ده سالی نگذشت که آن خانواده هم مضمحل و نابود شدند. دنیای اسلام روز به روز به مکتب اهل بیت نزدیکتر، دل بسته تر و مشتاقتر شد و این حادثه توانست پایه های عقیده ی اسلامی و مکتب اسلام را در طول تاریخ استوار کند. اگر حادثه ی کربلا نبود، ما امروز از مبانی و اصول اسلام هم چندان خبری نمی داشتیم و شاید فقط نامی از اسلام به گوش ما می خورد. این خون مقدس و این حادثه ی بزرگ، نه فقط کوچک نشد، کمرنگ نشد، ضعیف نشد، بلکه روزه روز قویتر و برجسته تر و اثرگذارتر شد؛ این يك نمونه ی برجسته است.

انقلاب شما و شهادت شهیدان شما هم از همین قبیل است. در اول حادثه ای زلزله گون بود؛ خلیهها تحلیل کردند: يك زلزله است، می گذرد و فراموش می شود! اما این جور نشد؛ عکس شد. امروز در اعماق دل ملت های مسلمان، مفاهیم انقلاب اسلامی روز به روز رسوخ بیشتری پیدا می کند؛ این نه حرف من، بلکه محصول تحلیلهای کسانی است که دشمن ترین دشمنان شان، ملت ایران و انقلاب اسلامی است! آنها می گویند؛ آنها شهادت می دهند. اینی که می بینید تهدید می کنند و علیه ملت ایران عریده می کشند، به خاطر همین تحلیل است؛ می ترسند! می بینند این حادثه خاموش نشد؛ می بینند این موج کمرنگ نشد و مرتب برجسته تر و گسترده تر و عمق آن بیشتر می شود؛ لذا می ترسند.

يك روزی آنها خیال کردند توی این کشور انقلاب تمام شده؛ علت هم این بود که چند تا آدم غافل و نادان یا گفتند: انقلاب تمام شد، یا گفتند: اسم شهدا را دیگر نیاورید، یا گفتند: امام را باید به موزه ی تاریخ سپرد و از این حرفها! آن بی عقلهائی که از این حرفها می خواستند برای سیاستهای خودشان تحلیل درست کنند، باور کردند؛ خیال کردند انقلاب تمام شد. امروز که انسان نگاه می کند، آثار یأس از آن تحلیل را در سخنان و در تحلیلهایشان می بیند. از ملت ایران، از عظمت ایران، از استقلال ایران و از استعداد جوانهای ایران، احساس واهمه می کنند.

چرا پیشرفت علمی يك ملت و يك کشور، از نظر يك جماعتی در دنیا تهدیدآمیز است؟ چرا؟! چون انحصارطلبند؛ چون سلطه طلبند؛ چون ایران را طعمه فرض کرده اند. خواستند این کشور را با ذخائر و با موقعیت جغرافیائی ممتاز و برجسته اش، يك جا ببلعند. بیداری ملت ایران، بیداری جوان ایرانی و استعداد و درخشندگی پیشرفت علمی جوان ایرانی، نمی گذارد. لذا پیشرفت فتاوری شما، انرژی هسته ای شما و پیشرفتهای علمی دیگر شما، آنها را عصبانی می کند. بله، اگر ملت ایران بی خیال و جوان ایرانی بی فکر باشد - دنبال علم و دنبال کار و دنبال تولید و دنبال نوآوری نرود و همین طور به عیش و عشرت بگذراند - آنها خوشحال می شوند. آنها این را می خواهند؛ آنها نمی خواهند شهر شیراز، يك مرکزی باشد که در آن پیشرفت علمی هست - که من گفتم شیراز شما، از لحاظ پیشرفت صنعتی در خط مقدم شهرها و استانهای کشور قرار دارد و در بعضی از رشته های علمی، جوانها و مردان و زنان شما در دنیا آوازه پیدا کرده اند - آنها این را نمی خواهند. آنها نمی خواهند که دانشگاه ما، حوزه ی علمیه ی ما، آزمایشگاه ما و محیط تولید ما، پر رونق باشد. آنها دلشان می خواهد اختلاط دختر و پسر و آمیزشهای شهوانی و غفلت و عشرت و اینها، بر زندگی مردم غلبه پیدا کند؛ آنها این را می خواهند. شما عکس این را عمل کردید؛ علت عصبانیت امریکا و صهیونیستها و این همه تبلیغات این است.



بعضیها می گویند آقا! چرا دشمنی امریکا را تحریک می کنید؟ خب، اگر بخواهیم دشمنی امریکا را تحریک نکنیم، باید بگیریم بخواهیم، از کار و تلاش دست برداریم و افتخارات خودمان را فراموش کنیم! آن وقت امریکا از ما ممنون خواهد شد؛ امریکا این است. آیا ملت ایران به این راضی است؟! آنها به خاطر این که فلان مسئول در کشور فلان حرف را زده است یا سیاست ما فلان جور حرکت کرده است، با ما دشمن نیستند؛ نه، آنها به خاطر بیداری ملت ایران با ما دشمنند. هر جا کانون بیداری است، آماج مهمتری برای حمله ی دشمنان این ملت است. شما نگاه کنید، ببینید هر جایی که بیداری از آن جا می تراود و هشیاری و انگیزه و آمادگی جوانان ملت از آن جا بیشتر بروز و درخشش پیدا می کند، با آن جا بیشتر دشمنند. با خانواده های شهدا دشمنند.

الحمدلله خانواده ی شهدای شیراز اینگونه اند؛ ببینید چه انگیزه ای و چه احساس افتخاری بر این فضا و بر این محیط سایه افکنده! درستش همین است؛ افتخار کنید. حقیقتاً افتخار دارد که انسان عزیزش را و جوانش را در راه خدا بدهد و بداند که خدای متعال را با این کار خشنود کرده است؛ «صبرا و احتساباً»، پای خدا حساب کند. بداند که این عزیزی که در راه خدا داد، یک سنگری بود که در مقابل هجوم دشمنان به عزت و به استقلال این ملت، برافراشته شد. هر کدام از شهدای شما یک سنگرند؛ این افتخار دارد؛ جانبازان هم همین جورند. جانبازان هم شهدای زنده اند؛ شما جانبازان عزیز هم مثل شهدا هستید؛ شهید هم همین ضربه ای را که جانباز تحمل کرده است، او هم تحمل کرده؛ سرنوشت او پرواز و رفتن بود، سرنوشت این فعلاً ماندن. خانواده ی شهدا، پدر و مادر شهید، همسر شهید، فرزندان شهید، برادران و خواهران و خویشاوندان شهید، پدران و خواهران و همسران جانبازان باید افتخار کنند.

یکی از چیزهایی که من همیشه احساس می کنم، احترام به همسران جانبازان است. بعضی از این بانوان عزیز، این جانباز را با همین جانبازیش قبول کردند و پذیرفتند؛ آفرین! بعضی شان جوان رعنائی را که با او ازدواج کردند، ناگهان دیدند به یک ازپافتاده و به یک جانباز تبدیل شد؛ پذیرفتند و استقبال کردند؛ آفرین! همسران جانبازان خیلی باارزشند. همسران شهدا - که جوانان عزیز را تربیت کردند - خیلی باارزشند. من در شرح حال شهدای شیراز، دیدم که تعدادی از فرزندان شهدای شیراز و استان فارس، رتبه های علمی بالا و رتبه های تحقیقی بالا به دست آورده اند. این چه جور به دست می آید؟! با مجاهدت آن مادر، آن همسر شهید، آن شیرزن و آن مجاهده ی فی الله؛ جهاد او این است: «حسن التبعّل»؛ حسن التبعّل یعنی این؛ یعنی آبروی شوهر را حفظ کردن؛ شخصیت شوهر را حفظ کردن؛ این حسن التبعّل است؛ یک نمونه اش همین است که شوهر رفت در راه خدا؛ بچه هایش و جوجه هایش را در آغوش رعایت خودشان و با تربیت خودشان آن چنان بزرگ کنند که اینها احساس افتخار کنند و راه شهید را ادامه بدهند.

من آخرین عرضم به شما این است: عزیزان! اگر شهیدان عزیزند - که عزیزترینند - اگر برای ما گرامیند - که گرامی ترینند - گرامیداشت آنها به معنای این است که ما راهشان را ادامه بدهیم و اهدافشان را دنبال کنیم. دنبال کردن راه آنها یعنی بایستی اهداف جمهوری اسلامی و ارزشهای اسلامی - این پایه های مستحکم و این شاخصهای نمایان که می تواند این ملت را به اوج افتخار دنیوی و اخروی برساند - در نظر داشته باشیم و دنبال کنیم. زن و مرد در این جهت یکسانند؛ پسران و دختران شهید، برادران و خواهران شهید و آنهایی که نسبتی با شهید دارند در این جهت یکسانند. هر چه به شهید نزدیکترید، افتخارتان بیشتر و مسئولیت تان سنگین تر است. کشور مال شماست؛ کشور مال جوانهاست؛ آینده مال شماست. آنهایی که رفتند، رفتند و راهها را گشودند؛ من و شما که ماندم باید از این راههای گشوده حرکت کنیم و پیش برویم. والا اگر آنها راه را باز کنند و ما بنشینیم و دست روی دست بگذاریم و تماشا کنیم، این قدرشناسی و نمک شناسی است. نمک شناسی در قبال شهدا این است که وقتی آنها راه را باز کردند، ما از این راه حرکت کنیم و پیش برویم. این امروز وظیفه ی ماست و ملت ایران این وظیفه را انجام می دهد



و مسئولین کشور بحمدالله به این وظیفه متعهد و پایبندند و شعارهای اسلامی و مبانی و اصول اسلامی برای آنها اصلی ترین پرچمها و شعارهاست. ان شاءالله این ملت با این عزم، با این روحیه، با این جوان و با این مشعلهای درخشانی که از خون شهیدان برافروخته شده و فضا را روشن کرده، خواهد توانست به بلندترین و دورترین آرزوهای خودش برسد.

پروردگارا! رحمت و مغفرت خود را بر شهیدان نازل کن. پروردگارا! رحمت و لطف و فضل خود را بر خاندان شهیدان نازل کن. پروردگارا! ما را با شهیدان محشور کن. پروردگارا! مرگ ما را جز به شهادت در راه خودت قرار مده. پروردگارا! دعای امام بزرگوار، دعای شهیدان، دعای شهید دستغیب و برتر و بالاتر از همه دعای حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) را شامل حال ما بگردان.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته